

➤ مقدمه سوم:

اجزاء در این بحث به چه معنی است؟

مرحوم آخوند می نویسد:

«الظاهر أن الإجزاء هاهنا بمعناه لغة و هو الكفاية و إن كان يختلف ما يكفي عنه فإن الإتيان بالمأمور به بالأمر الواقعي يكفي فيسقط به التعبد به ثانيا و بالأمر الاضطراري أو الظاهري الجعلي فيسقط به القضاء لا أنه يكون هاهنا اصطلاحا بمعنى إسقاط التعبد أو القضاء فإنه بعيد جدا.»^۱

توضیح:

۱. اجزاء به معنای کفایت است، البته اینکه اتیان هر چیزی از چه چیزی کفایت می کند، فرق می کند.
۲. اتیان مأمور به واقعی کفایت می کند یعنی تعبد ثانوی به آن ساقط می شود و اتیان مأمور به ظاهری و اضطراری، کفایت می کند یعنی قضا ساقط می شود.
۳. پس اجزاء به اصطلاح جدیدی که عبارت باشد از اسقاط تعبد یا اسقاط قضا نیست. بلکه سقوط نتیجه کفایت است. ما می گوئیم:

- ۱) لازم است به جای کلمه اسقاط از «سقوط» استفاده کنیم چراکه اتیان علت برای سقوط امر است و نه اسقاط امر بلکه در صورتی که علیت را بپذیریم، اتیان اسقاط است و علت برای سقوط است.
- ۲) حضرت امام اشکالی را در این مورد بر مرحوم آخوند مطرح کردند که در مقدمه بعد مطرح خواهیم کرد.
- ۳) «تعبد ثانوی» که در کلام مرحوم آخوند مطرح است، بهتر است به صورت «لزوم تعبد ثانوی» باشد.
- ۴) در مورد اوامر اضطراری و ظاهری هم بهتر بود «اداء» را هم به عبارت ضمیمه می کردند و می فرمودند «فیسقط به الاداء و القضاء» چراکه عدم اجزاء می تواند به ادعای عبادت در وقت هم منجز شود.

➤ مقدمه چهارم:

مرحوم آخوند در توضیح معنای اقتضاء می نویسند:

«الظاهر أن المراد من الاقتضاء هاهنا الاقتضاء بنحو العلية و التأثير لا بنحو الكشف و الدلالة و لذا نسب إلى الإتيان لا إلى الصيغة. إن قلت هذا إنما يكون كذلك بالنسبة إلى أمره و أما بالنسبة إلى أمر آخر كالإتيان بالمأمور به بالأمر الاضطراري أو الظاهري بالنسبة إلى الأمر الواقعي فالنزاع في الحقيقة في دلالة دليلهما على اعتباره بنحو يفيد الإجزاء أو بنحو آخر لا يفيد. قلت نعم لكنه لا ينافي كون النزاع فيهما كان في الاقتضاء بالمعنى المتقدم غايته أن العمدة في سبب الاختلاف فيهما إنما هو

۱. كفاية الأصول (طبع آل البيت) ؛ ص ۸۲



الخلاف في دلالة دليلهما هل إنه على نحو مستقل العقل بأن الإتيان به موجب للأجزاء و يؤثر فيه و عدم دلالتة و يكون النزاع فيه صغوريا أيضا بخلافه في الأجزاء بالإضافة إلى أمره فإنه لا يكون إلا كبرويا لو كان هناك نزاع كما نقل عن بعض فافهم.^١

توضيح:

١. اقتضا گاه به معنای علیت است (آتش مقتضی حرارت است) و گاه به معنای کاشفیت (آیه شریفه مقتضی وجوب است) یعنی گاه علت است و گاه دلیل.
٢. در مانحن فيه مراد از اقتضاء علیت است چراکه عنوان بحث آن است که: «آیا ایتیان مقتضی اجزاء است؟» و نه اینکه چنین باشد: «آیا صیغه امر مقتضی اجزاء است» (که به معنای کاشف است).
٣. إن قلت: ایتیان به مأمور به نسبت به امر خودش علت اجزاء است ولی نسبت به امر دیگر علت نیست بلکه کاشف است. (یعنی ایتیان به مأمور به ظاهری یا مأمور به اضطراری نسبت به امر واقعی) پس نزاع در حقیقت در این است که: آیا دلیل امر ظاهری و اضطراری به گونه ای اعتبار مأمور به ظاهری و اضطراری را ثابت می کند که اجزاء را کشف کند.
٤. قلت: هر چند این سخن صحیح است ولی ضرری به آن نمی زند که اقتضاء در همان جا هم به معنای علیت باشد، چراکه: در امر ظاهری و اضطراری بحث چنین می شود که در مرحله اول ثابت کنیم: آیا امر ظاهری، مأمور به ظاهری را نازل منزله مأمور به واقعی کرده است یا نه؟ و در مرحله دوم می توانیم حال که نازل منزله مأمور به واقعی است علت است برای اجزاء.
٥. پس نزاع اجزاء یا عدم اجزاء، در ایتیان مأمور به واقعی نسبت به امر واقعی فقط در مرحله دوم است ولی در ایتیان مأمور به ظاهری و اضطراری نسبت به امر واقعی در هر دو مرحله است.
٧. البته اینکه در مرحله دوم (کبری) بحث وجود داشته باشد، از قاض عبدالجبار نقل شده است.

اشکال امام خمینی بر مرحوم آخوند:

حضرت امام اقتضاء را به معنای علیت نمی دانند و می نویسند:

«ليس الاقتضاء بمعنى العلية و التأثير، لعدم تأثير لإتيان المكلف في الأجزاء، سواء فسر بالمعنى اللغويّ - و هو الكفاية - و هو واضح فإنّها عنوان انتزاعي ليس مورداً للتأثير و التأثير، و العجب من المحقق الخراسانيّ حيث جمع بين الالتزام بكون الاقتضاء بمعنى العلية، و بين القول بأنّ الأجزاء هو الكفاية. أو فسر بإسقاط الأمر و نحوه، فإنّ الإتيان ليس علّة مؤثّرة في الإسقاط، و هو - أيضاً - ليس شيئاً قابلاً لكونه أثراً لشيء. و ما يمكن أن يقال: إنّ الأمر لما صدر لأجل غرض هو حصول المأمور به، فبعد حصوله ينتهي اقتضاء بقائه، فيسقط لذلك، كما أن الحال كذلك في إرادة الفاعل المتعلقة بإتيان شيء لأجل غرض، فإذا حصل الغرض سقطت الإرادة، لانتهاء أمدّها لا لعلية الفعل الخارجي لسقوطها. و الأولى في عنوان البحث أن يقال: إنّ الإتيان بالمأمور به هل مجز أم لا؟^٢»

توضیح:

١. اقتضاء نمی تواند به معنای تأثیر و علیت باشد چراکه:

١. كفاية الأصول (طبع آل البيت) ؛ ص ٨١

٢. مناهج الوصول إلى علم الأصول ؛ ج ١ ؛ ص ٢٩٩



۲. اتیان مکلف علت اجزاء نیست، چه اجزاء را به معنای «کفایت» بدانیم و چه به معنای «اسقاط امر».
 ۳. اگر اجزاء را به معنای کفایت بگیریم، واضح است که اتیان و عمل مکلف علت آن نیست چراکه «کفایت» یک عنوان انتزاعی است و اصلاً معلول نیست (یعنی از اینکه امر ساقط می شود یا غرض حاصل می شود، عقل عنوان کفایت را انتزاع می کند و کفایت معلول نیست).
 ۴. عجیب است که مرحوم آخوند از یک سو اقتضاء را به معنای علیت می گیرند و از سوی دیگر اجزاء را به معنای کفایت.
 ۵. و اگر اجزاء را به معنای اسقاط امر [و نحوه: عدم اعاده و عدم قضاء] بدانیم هم اتیان و عمل مأمور به علت اسقاط نیست.
 ۶. [ما می گوئیم: اولاً ظاهراً این سخن اشاره به کلام مرحوم اصفهانی است که می فرماید اتیان که یک امر وجودی است نمی تواند علت برای سقوط شود که یک امر عدمی است. ثانیاً: بهتر است عبارت را از «اسقاط» به «سقوط» برگردانیم چراکه اتیان علت سقوط است]
 ۷. البته می توان گفت: [ما می گوئیم: بهتر بود می نوشتند «و غایة ما یمكن ان یقال»] امر به خاطر رسیدن به غرض است (و غرض حصول مأمور به است)، پس بعد از حصول غرض، دیگر امر پایان می یابد و لذا ساقط می شود (همانطور که یک فاعل وقتی می خواهد کاری کند اراده می کند و با انجام آن کار اراده تمام می شود و لذاست که باید گفت انجام فعل علت سقوط اراده نیست بلکه علت پایان مهلت اراده است).
 ۸. پس بهتر است عنوان بحث را چنین قرار دهیم و لفظ اقتضا را حذف کنیم «آیا اتیان مأمور به مجزی است یا نه؟»
 ۹. [در توضیح فرمایش امام لازم است به این نکته توجه کنیم که امام می فرمایند: تحصیل غرض علت است برای اراده کردن و وقتی غرض حاصل شد، اراده تمام می شود یعنی وجود علت، علت است برای وجود معلول ولی عدم علت، علت برای عدم معلول نیست. مگر اینکه تسامح کنیم و عدم العله را علت عدم معلول بدانیم و به همین جهت امام «یمكن أن یقال» می فرمودند.
- حال: تحصیل غرض علت است برای امر کردن و وقتی غرض حاصل شد، یعنی علت تمام شد، معلول تمام می شود نه اینکه عدم علت، علت برای عدم معلول باشد. توجه شود که «سقوط امر» یا «عدم اعاده» همان عدم معلول است.]

